



مبدأ آفرینش دارند و از آن جمله انسان‌ها هر چه خود-تصلاً به این امر توجه داشته باشند یا نداشته باشند، عبد و بنده او هستند که عارفین بالله اساساً اعتبارشان را در این حقیقت می‌بینند. چنانچه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که در مقام مناجات، عرض می‌کند:

«کفی عزاً ان می‌اکون لك عبداً وکفی می‌فحراً ان نکون لی وناً» پروردگارا! عزت برای من همین بس که بنده تو باشم و افتخار و سرفرازی من تنها در این است که تو رب و پروردگار من هستی. و در قرآن کریم می‌خوانیم:

«ان یتکلف المسیح ان ینکون عبداً لله ولا الملائکه المقربون» آنه عیسی مسیح و نه ملائکه مقربین، ایا و امتناع داشتند که بنده خدا باشند. از نظر اینگونه عارفان، تنها لطف و بهجت جهان هستی در این است که اثر و جلوه ذات حق است، و زبان حالشان این است: «به جهان خرم از آنم که جهان، خرم از اوست».



توجه به حق تکوینی خداوند چه اقتضاء دارد؟

توجه به این حقیقت که از دل و باطن باید طلوع کند که باید گفت: ریشه تمام معارف صحیح و اصیل همین است؛ این توجه چند اقتضاء دارد:

۱- اینکه در مقابل عظمت حق، برای هیچ کس و هیچ چیز عظمتی نبیند، به این معنی که هر که و هر چه هر عظمت و جلال و جمالی دارد، از حق به او اضافه شده است، و استععار عظمت حق دل و جان او را تسخیر کند. چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام در آن خطبه که صفات اهل تقوی را برای آن جوان زاهد و عابد که نامش همام بود، بیان می‌کند، می‌فرماید:

«عظم الخالق فی أنفسهم فصغر مادونه فی أنفسهم» در اثر اینکه خدا در نظر آنها بزرگ است، غیر او در دید آنان کوچک و حقیر است. و نیز در خطبه دیگری می‌فرماید:

«ان من حق من عظم جلال الله سبحانه فی نفسه وحق موضع من قلبه ان بصغر عده لعظم ذلك کل ما سواه» به تحقیق، سزاوار است برای کسی که جلال الهی در قلب او بزرگ آمده و این استععار عظمت حق، دل او را تسخیر کرده، موقعیت و موضع غیر او، کوچک و صغیر نزد او جلوه کند.

۲- مرتبه دوم این استععار و توجه قلبی به عظمت حق و حقیر و صغیر بودن غیر او در مقام فعل نیز، آثار و اقتضاءاتی دارد. یکی اینکه او را شایسته عبادت دانسته و غیر او را شایسته عبادت ندانند و تنها خدا را عبادت کنند. در رساله امام زین العابدین علیه السلام آمده است:

«فأما حق الله الأكبر عليك فإن تعبدته لا تشرك به شيئاً» اما حق بزرگ خداوند بر تو این است که او را پرستش کنی و در عبادت، هیچ چیز را با او شریک نگذاری. و نیز نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به معاذین جبل فرمود: «یا معاذ، أتدري ما حق الله على العباد؟ قلت: الله ورسوله اعلم. قال صلی الله علیه و آله: فإن حق الله على العباد ان يعبدوه ولا يشركوا به شيئاً». پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به معاذین جبل فرمود: میدانی که حق خداوند بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسول او دانائزند. فرمود: بتحقیق، حق خداوند بر بندگانش این است که تنها او را پرستش کنند و (در عبادت) هیچ چیز را شریک او قرار ندهند.



عبادت، هم روح است و هم عمل

علامه طباطبائی در جلد اول تفسیر المیزان در ضمن تفسیر آیات قبله، تحقیقی دارند که خلاصه آن چنین است: عبادت تنزل خضوع عبودی و ظهور آن از باطن قلب و ضمیر بر اعمال و افعال که در حقیقت اعمال و افعالی که به عنوان عبادت و

حق خلقتك

آیه الله ایزدی نجف آبادی

قوله عليه السلام: «اولئك رأيتي مستخفاً بحقك فأقصيتي» - پروردگارا! شاید که مرا چنین دیده‌ای که حق تو را سبک می‌شمارم، پس مرا از خود دور کردی. در مقاله گذشته، بمناسبت جمله فوق از دعا، در رابطه با اسباب کسالت در عبادت بحث کردیم و متذکر شدیم که استخفاف و سبک شمردن حق خداوند، در نتیجه دورماندن از ساحت قدس الهی است و وعده دادیم که حق الله علی العباد بیان شود و از آنجا که اساساً هر حقی ریشه در تکوین و جهان هستی دارد، بنابراین، باید این موضوع - یعنی حق الله علی العباد - را در جهان هستی ریشه‌یابی کرد.



حق الله از نظر تکوین یا جهان بینی

از نظر توحید، جهان هستی و آفرینش از ابتدا تا انتها، اگر ابتداء یا انتهای داشته باشد، قائم بذات حق و پرتو او هستند. همه و همه خضوع تکوینی نسبت به

پرستش خوانده می شوند، تمثلات و تشکلات و توجهات قلبی است بصورت عبادات و اذکار و اوراد.^۱

بر حسب این تحقیق، بجا است ادعا کنیم همانگونه که هر انسانی تنها جسم او نیست و تنها روح و باطن او نیست بلکه مجموعه ای از روح باطن و جسم ظاهر است. گرچه این تعبیر در مجموع خالی از مسامحه نیست زیرا بقول بزرگان: «النفس فی وحدتها کل القوی». همچنین عبادت هم روحی دارد که همان توجهات قلبی است که در نتیجه معرفت صحیح بخداوند بدست می آید و هم جسمی و ظاهری است که همان اعمال بدنی و اذکار و اوراد است.

بنابراین باید گفت: اگر کسی گمان کند، عبادت فقط توجه قلبی است و بدست آویز این ادعا از انجام عبادات شانه خالی کند، انحرافی است پس خطرناک! اینگونه اشخاص باید توجه کنند که اگر معرفت و شناخت خداوند و محبت او قلب را تسخیر کرد و چنانچه در حدیث آمده: «قلب المؤمن عرش الرحمن». دل بنده مؤمن، تخت سلطنت حق است؛ قابل تصویر نیست که قلب، تسخیر شده باشد و از اعضاء و جوارح، طلوع و بروز نکند. و همچنین انحراف خطرناکی است نظر کسانی که می پندارند عبادت تنها این اعمال و حرکات و اوراد ظاهری است و معنویات عبادت را به حساب نمی آورند.



تناسب بین اعمال ظاهری و توجهات قلبی

بنابراین آنچه گفته شد که اعمال و اذکار عبادی، تشکلات و تمثلات همان خضوع عبادی و توجهات قلبی است، بین اعمال و اذکار و توجهات قلبی، تناسب بلکه بالاتر از تناسب، یعنی رابطه ظاهر و مظهر هست، به این معنی که آن توجه قلبی که در عمل اعضا و جوارح شکل می گیرد، چنین نیست که هرگونه حرکت و عمل و گفتاری صلاحیت آن را داشته باشد که مظهر آن توجه و صورت آن خضوع باشد. از باب نمونه، به سجده رفتن و پیشانی به خاک ساییدن می تواند که مظهر و روشنگر ذات عبودیتی باشد مخصوصاً که روزه کعبه - که خانه توحید و بانی آن قهرمان توحید یعنی ابراهیم خلیل است - می باشد نه روزه به پاریس - مثلاً - عیاشخانه دنیا. اما چرخیدن و رقصیدن چنین صلاحیتی را ندارد. و همچنین بعنوان تعظیم در پیشگاه حق، کمر خم کردن مظهر تعظیم خواهد شد بالخصوص با ذکر مخصوص نه ایستادن و در جازدن. اساساً باید گفت: همچنانکه سراسر جهان هستی، ظهور و جلوه غیب و لاهوت عالم است در عالم شهود، تمام اعمال و رفتار و گفتار ما نقشه سیرت و جلوه باطنی ما است، بقول ملای رومی:

این نماز روزه و حج و جهاد	هم گواهی دادن است از اعتقاد
این زکات و هدیه و ترک حسد	هم گواهی دادن است از سرخورد
روزه گوید کرد تقوی از حلال	بما حرامش دان که نبود اتصال
و آن زکاتش گفت گواهی مال خویش	میدهد پس چون بدزد ز اهل کیش



ظهور عبودیت در تمام روشهای زندگی

۳. چیزی که توجه به عظمت حق و خضوع نسبت به او اقتضا می کند که اساساً روشن زندگی و تمام حرکات و سکنات بنده و تمام برخوردهای او با بندگان خدا، استوار بر حقیقت پادشاه باشد که این خود یکی از معانی عبادت است. به این معنی که گرچه اعمال و طاعات مثل نماز و روزه و غیر آنها عبادت هستند که به فارسی پرستش گفته می شود با انجام دادن اینگونه کارها - که در حاشیه کارهای روزمره انجام می گیرد - کوچکی و خضوع خود را در مقابل معبود در قالب و شکل این اعمال اظهار می کنیم، که نه تنها مسلمین این روش را دارند بلکه هر گروه و مذهبی که

پیش موجودی سرسپرده و آن را به عنوان معبود پذیرفته اند، آنها هم مانند مسلمانان، کارهای روزمره ای دارند در حاشیه کارهایشان بحسب تشخیص خودشان اعمالی را به عنوان پرستش معبودشان انجام می دهند مثل خوردن پرستان در مقابل خوردن یا بت پرستان در مقابل بت.

معنای دیگری برای عبادت و عبودیت این است که بنده، عتی و روش زندگی خود را بر اساس توحید و خداپرستی اختیار کرده و در تمام گفتار و کردار و برخوردهایش، با افراد همسوی خود بلکه با حیوانات، مواظب باشد که بندگی چه اقتضا دارد.

اینکه در روایات آمده که عبادت ده بجزه است که نه جزء آن، طلب رزق حلال است، به همین معنی است که روش بندگی اقتضا دارد که بنده مواظب باشد قوت و غذائی را که مصرف می کند و هر چه را در زندگی از آن استفاده می نماید، حق بندگان خدا در آن نباشد و بالاتر از این به همه بندگان خدا با این دید و بینش نظر کند.

چنانچه امیرالمؤمنین «ع» می فرماید: «ثم قبل سبحانه من حقوقه حقوقاً افترضها ببعض الناس علی بعض»^۲. خداوند از حقوق خودش، حقوقی را برای بعضی بر بعضی دیگر قرار داده است بر حسب این فرمایش، افراد که بر یکدیگر حق دارند. از آن جمله، حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی. از آثار حق خداوند بر مردم و عبودیت مردم نسبت به خداوند است.

و در همین رابطه باید گفت: تقوی که سرلوحه موعظه همه رهبران الهی و پیروان راستین آنها بوده و در لسان آیات و روایات بسیار درباره آن سفارش شده است^۳، آن هم از شئون عبادت به معنای دوم است که بنده در تمام شئون و امور زندگی در اثر توجه به عظمت حق و خضوع عبودی، روش بندگی داشته باشد و این هم از حقوق الهی است که بنده، تقوی پیشه باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگری از نهج البلاغه می فرماید: «اوصیکم عباد الله بتقوی الله فانها حق الله علیکم والموجهة علی الله معکم»^۴. بندگان خدا! شما را به تقوی الهی سفارش می کنم که حق او است بگردن شما و ادای آن، باعث حق شما بر خدا می شود. و همچنین در جای دیگر می فرماید: «فعبدا و انفسکم لعبادته واخرجوا الیه من حق طاعته»^۵. نفوس خود را برای بندگی او رام کنید، و با ادای حق اطاعت او به سوی او بیرون شوید.

و باز می فرماید: «ولکنه سبحانه جعل حقه علی العباد ان یطعموه»^۶. ولی خداوند حق خود را بر بندگان این قرار داده که او را اطاعت کنند. به نظر می رسد اینگونه فرمایشات درباره عبادت و عبودیت بنهجه جهات است.

در احکامه مقاله یادآور می شویم که این جمله از دعا که عنوان مقاله بود زمینه ای را فراهم آورد که بحث در حق الهی انجام گیرد و علاوه بر آنچه گفته شده، حق دیگری خداوند بگردن بندگان دارد و برعهده بنده است که ادای آن کند و آن اقرار به جبهل و نادانی است که این اقرار و اعتراف به جهل، رسوخ و استواری در علم است.

ادامه دارد

۱- سوره نساء آیه ۱۷۲.

۲- نهج البلاغه. خطبه ۲۱۶.

۳- نهج البلاغه. خطبه ۲۱۶.

۴- رافع در مفرداتش در باره کلمه تقوی می گوید: «جعل النفس فی صیانه اوفی وقایة مما یخاف». انسان نفس خود را از آنچه می هراسد نگاهدارد. و حقیقتش این است که انسان در زندگی آلوده، به نافرمانی خداوند و گناه دست نزند و از آلودگیهای عالم مایه دوری جوید.

۵- نهج البلاغه. خطبه ۱۹۱. ۶- نهج البلاغه. خطبه ۱۹۸. ۷- نهج البلاغه. خطبه ۲۱۶.